

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با معانی شرط ذیل فرمایش سید یزدی بود. عرض کردم که فرمایش ایشان مشتمل بر نکات دقیقی است که حتی در فرمایشات شیخ و محقق خوئی هم نیست. اجمالا ایشان می خواست جعل و قرار را معنای شرط بداند تا صدق شرط بر جعل مستقل - مثل بیع - درست در بیاید. توجه دومی که ایشان در عباراتشان داشتند این بود که جعل مطلق را از جعل مستتبع الزام و ضیق جدا کرد. این هم از مزایای فرمایش ایشان بود. ما این را اگر بخواهیم با ادبیات اصولی خودمان بیان کنیم می گوئیم که کأن آن ضیق و الزام را لازم وجود یا لازم ماهیت دانست نه رکن معنی که نکته ی بسیار بسیار خوب و درستی است. این نکته در فرمایش آقایان نیست. صدق شرط بر بیع چه شرط را الزام و التزام بدانیم و چه شرط را ربط بدانیم، در هر صورت حیثش با لزومی که بعدا در بیع درست می شود فرق می کند. این مطلب مهمی بود که ایشان متذکر شدند و انصافا هم نکته ی درستی است. منتهی مشکلی که ما با فرمایش ایشان داشتیم این بود که واقعا صدق جعل و قرار به همین معنای مطلقش را می توان معنای شرط دانست؟! آیا می توانم بگویم که مطلق جعل و قرار یا مطلق جعل و قرار که یستتبعه الالزام و الضیق، این شرط است؟! توضیح دادیم که آن موقع دیگر در مورد بعضی از

علائمی که قرار داده می شوند و به تعبیر ایشان جعل می شوند - مثل اماره ای که جعل می شود و لازم الاتباع است یعنی لزومش یک حکم عرفی عقلائی است که بعد از جعل اماره دنبال آن می آید - ما باید به این ها شرط بگوییم. ما گفتیم که صدق شرط این جا یک مقداری سخت می شود. در واقع اشکالی را که بعضی از محشین مکاسب به ایشان وارد کرده اند و امام رضوان الله تعالی علیه هم تبعیت کرده اند، تایید کردیم و گفتیم که سخت است که به دایره ای به این وسعت برای شرط قائل شویم.

### قرار فی قرار بودن شرط از دیدگاه صاحب عروه:

اما در ادامه ی فرمایش سید یزدی، باز آن مزایایی که که عرض کردم که آقای خوئی باید رعایت می کردند، ایشان رعایت کرده اند. گفتن این ها لازم است تا معلوم شود ما در اشکال به آقای خوئی سر سفره ی ایشان هستیم. انصافا صناعت ایشان بود که به ما کمک کرد به آقای خوئی بگوییم این اشکالات را به شیخ بگویید. ایشان آن جا بعد از آن که آن مطلب مهمشان را گفتند:

و الحاصل أن الشرط عبارة عن جعل الزامی أی مستتبع له...

وقتی این را می گویند بعد وارد این عبارت شیخ می شوند که آمدند حرف قاموس را رد کنند. صاحب قاموس اصرار کرد که صدق شرط فقط بر ضمنی هاست. شیخ در این عبارت "لا اشکال ... " به بعدش اصرار کردند که شرط اطلاق دارد و اعم از ضمنی و استقلالیه است. صاحب عروه انصافا این جا یک

احتمال خیلی خوبی می دهند. این از قوت های کلام ایشان است. ما جلسه ی قبل هم از این حرف ایشان استفاده کردیم امانتتس هم این است که عبارت ایشان را بگوییم:

أقول قد عرفت أن المعنى هو الجعل و التقدير و هو و إن كان يمكن أن يكون جعلاً خاصاً و هو ما كان في ضمن العقد إلا أن التحقيق حسب ما ذكره المصنف قدس سره كونه اعم...

عبارت صاحب قاموس "الزام و التزام فی البیع و نحوه" بود. ما آن جا ظاهر این عبارت را این می دیدیم که شرط حتی اگر جعل باشد جعل در ضمن قرار دیگر است نه قرار مستقل؛ یعنی می شود قرار فی قرار. یعنی صاحب قاموس می گوید شرط الزام و التزام فی ضمن البیع است. ما هم در جلسه ی قبل گفتیم که این ضمن، ضمن بیع است نه قید بیع. ضمن بیع، با قید بیع فرق دارد. سید یزدی این دقت را کرده است و گفته است می شود کسی بگوید که این جعل و قرار است اما جعل و قرار مطلق نیست بلکه جعل و قراری است که در ضمن یک قرار دیگر باشد. ما هم گفتیم که این حرف توجه کرده است به ظرفیت یک قرار برای این که یک قرار دیگر در آن ظرف شکل بگیرد تا شرط شود. شرط به این می گویند.

ما هم قبلاً با آقای خوئی سر همین مطلب درگیر شدیم و گفتیم اگر هم شرط، ربط باشد، ربط با ضمن سازگار نیست چون ربط تقييد است و تقييد با ضمن سازگار نیست. مشهور که شرط ضمن عقد می گویند، مرادشان از ضمن، همان ضمن است نه ربط یا تقييد! سید یزدی حواسشان به این نکته بوده است. منتهی خواسته است بگوید که شرط اعم است. ما هم حرفمان جلسه ی قبل به ایشان این بود که شما که به این نکته توجه دارید دیگر نمی توانید بگویید که جامع قول صراح و قاموس، جعل

است. این دیگر جامع نیست. شما دیگر حق را به صراح داده اید. چون صاحب صراح گفته است که شرط عهد است. ما قبلا در بحث های فقهی سال گذشته، بحث عقد و عهد را که بررسی می کردیم، عقد را ربط معنا کردند و عهد را جعل و قرار معنا کردند. ما به سید می گوییم که شما دیگر نگویید که جامع بین اقوال لغویین، جعل و قرار است. خیر! این دیگر جامع نیست. شما در واقع قول صاحب صراح را تقویت می کنید. حواس خودتان هم هست چون مطلق جعل و قرار را شرط کرده اید نه قرار فی قرار را.

### مخالفت صاحب عروه با مرحوم شیخ در جامد بودن معنای دوم لغوی:

ایشان بعد وارد یک فضای دیگر می شود. ذیل فرمایش شیخ " و هو بهذا المعنی " یک تعلیقه ای دارند که این هم انصافا از محاسن فرمایشات صاحب عروه است. شیخ گفت که ما دو معنا داریم که یکی حدثی است و یکی جامد است. بعد گفت " و هو بهذا المعنی لیس مصدرا و لا حدثا و لا فعل فاعل ". صاحب عروه مخالفت کرده اند. ایشان می خواهد بگوید معنای اول که الزام والتزام بود، حدث است. ما گفتیم که الزام و التزام یک نوع جعل است. ایشان می گوید معنای دومی که شیخ می گوید برگشتش به این است که بگوییم شرط به این معنا تقیید است اما تقیید را در قید استعمال کنم یعنی خلق را در مخلوق استعمال کنم. شما وقتی تقیید را در قید به کار می برید دارید می گوید ما یلزم من عدمه العدم قید است، دارید تقیید را می گوید اما مرادتان این قید است. پس دارید معنای حدثی را به کار می برید اما مرادتان قید است. از باب استعمال خلق در مخلوق یا شرط در مشروط. لذا

خواسته در مقابل شیخ بایستد و بگوید این از این باب است و حدیثی است و بازگشتی به آن معنای صدق مجازی شرط به معنای مشروط است. لذا جامد نیست. اما چون تقييد است تقييد هم یک نوع جعل و قرار است. الزام و التزام جعل و قرار است و تقييد هم جعل و قرار است. ایشان می گویند اطلاق تقييد بر نفس قيد از باب اطلاق مصدر بر اسم مفعول است. قيد چیست؟ همان معنای دومی است که شیخ معنای جامد شرط قرار دارد یعنی ما يلزم من عدمه العدم.

اشکال پنجم به صاحب عروه (عدم وجود جامع بین دو معنای جعل و قرار):

بعد می فرماید که پس باز هم جعل و قرار شد. این جا در عین دقت های ایشان که می فرمایند تقييد یا عقلی است یا شرعی است و یا عرفی است - همان حرف هایی است که در عبارات آقای خوئی هم هست - آخرش می فرماید:

و الحاصل أن الشرط حقيقة في مطلق الجعل و هو نوعان فقد يكون من باب الالتزام و الالتزام و قد يكون من باب التقييد...

اشکال ما چیزی است که خودشان راهش را باز کرده اند. بسیار خب! ما قائل به جعل و تقرير می شویم. این جعل دو جور است. یا الزام و التزام است و یا تقييد است. خب تقييد، ضمن ندارد بلکه در آن ربط هست. در الزام و التزام ربط و تقييد نبود. ایشان این را قبلا به ما یاد داده اند. قبلا در الزام و التزام گفته اند "لا بحيث يكون راجعا إلى كونه داخلا في حقيقته" الزام و التزام را بیرون آورد و گفت

جعل و قرار مستتبع است لذا ربط در آن نیست بلکه جعل است. الزام هم یا لازم ماهیت شد و یا لازم وجود شد. حالا معنای دوم را که رسماً می گوئید تقييد است خب این ها جامع ندارند. قوام تقييد به ربط است اما در معنای دیگر اصلاً ربط نداریم. رجوع معنای دوم که معنای اسمی است به معنای اول - ولو این که بشود آن را دست کاری کنیم و بگوئیم این شرط به معنای مشروط است، مصدر به معنای مفعول است، تقييدی است که بر نفس قيد تطبیق می دهید - این ها را می شود درست کرد اما در معنا به کجا می رسانید؟ شما باید در معنا تکلیف ما را روشن کنید.

### تقویت سخن شیخ:

ما این جا حدس قوی می زنیم که حرف شیخ درست باشد. هر کاری که بکنید یک طرف قضیه جعل بدون ربط می شود و یک طرف دیگر جعل با ربط می شود. شما در فضای تقييد دارید تصریح می کنید. مساله حل نمی شود. لذا صاحب عروه در آخر می گویند:

و الحاصل أن الشرط حقيقة في مطلق الجعل و هو نوعان فقد يكون من باب الالتزام و الالتزام...

که خودتان در این معنا می گوئید ربط نیست. صاحب قاموس هم گفته است که ضمن بیع است تقييد هم در آن نیست. شما از ضمن، الغاء خصوصیت کنید و مطلق جعل را مطرح کنید. جعلی که حیث ضمنیت در آن نباشد تا ابتدائی را هم بگیرد. اما خودتان این ها را از هم جدا می کنید.

و قد يكون من باب التقييد...

لذا حتی با این که ایشان دقت کرده اند و خواسته اند اشکال اشتقاق شیخ را هم جواب بدهد و گفته است آن جا که شیخ گفته اشتقاق ندارد، اشتباه کرده است. در واقع، مشروط له است که له آن می افتد. همان بحث مشروط فیه و مسبب له است که شیخ گفت این ها به معنای دوم اشتقاق پذیر نیستند چون شرط و مشروط، تضائف ندارند. ایشان - صاحب عروه - همان حرف هایی که ما زدیم را گفته اند. خیلی قشنگ هم به شیخ جواب می دهد. شیخ گفت به معنای دوم، تضائف نداریم و لذا اشتقاق ندارد. شرط باید در مقابل مشروط قرار بگیرد. جاعل الشرط را شارط می گوئیم اما مشروط دیگر وضو نیست بلکه صلاة است سید یزدی جواب می دهد که صلاة مشروط فیه است و شرط همان وضو است. مسبب و مسبب هم تضائف دارند و تضائفش را هم حل کرد و این ها را ما هم قبلا گفته ایم. این ها را همه خوب حل می کند اما خودشان در آخر کار به این می رسند که حیث این، تقیید است و تقیید یک نوع است و آن دیگری هم یک نوع دیگر است. چه کار کنیم؟

اشکال ششم به صاحب عروه (عدم صحت تمسک به تبادر در نظام ایشان):

وقتی شما می گوئید شرط دو نوع است دیگر چطور به تبادر مطلق جعل از شرط تمسک می کنید؟! لغت که به شما راه نداد، لغت ضمنی اش کرد. حداقل دو قول در آن بود. یک قول می گفت ضمن است و یک قول قائل به مطلق جعل بود. از این طرف معنای دوم شرط را که بررسی کرده اید آن را به تقیید رساندید. چطوری می خواهید ادعا کنید که مطلق جعل، چه جعل بدون تقیید و ربط و چه

جعل با تقييد و ربط معنای شرط است؟ خب ربط مقوم معنای تقييد می شود! لذا به نظر ما فرمایش سید قابل تصدیق نیست ولو این که نکات ایشان نکات راه گشایی در تحقیق معنای شرط است.

خلاصه ای از نظریه ی محقق اصفهانی در تحقیق معنای شرط:

نظریه ی دیگری که در حاشیه ی مکاسب در معنای شرط ارائه شده است، نظریه ی محقق اصفهانی است. در حاشیه ی پنج جلدی ای که من استفاده می کنم در جلد پنجم وقتی معنی الشرط را بررسی می کنند باز انصافا از آن تحقیقات بسیار خوب است.

ذیل فرمایش شیخ " الشرط یطلق فی العرف علی معینین " می فرماید:

توضیح المقام برسم امور...

ایشان شروع به بحث از معانی شرط می کنند. اولین معنایی که را بحث می کنند معنای الزام و التزام است که شیخ گفته است. بعد هم می گویند که یک معنای شرط، عهده است. حالا آن جا گفته اند عهد اما ایشان می گویند عهده. مطلق الربط و التعلیق هم یک معنای شرط است. می گویند " بل هو الاصل كما فی القاموس " که من بعدا این را توضیح خواهم داد.



## وضعی و جامع بودن لزوم به عنوان معنای شرط از دیدگاه محقق اصفهانی:

ایشان نظرشان این است که به نظر ما شرط یک معنا بیشتر ندارد و آن هم لزوم است و لزوم هم لزوم وضعی است نه لزوم تکلیفی. یعنی از یک طرف اصرار دارند که شرط یک معنا دارد و می خواهند ثابت کنند که همه ی معانی دیگر به همین معنای لزوم بر می گردد و ثانیاً می خواهند بگویند که این لزوم، لزوم وضعی است نه تکلیفی؛ یعنی وجوب مورد نظر نیست. به احکام تکلیفی، شرط نمی گویند. لذا می فرمایند:

كما أن الظاهر هو اللزوم الوضعي دون التكليفي فالإلزام المساوق للإيجاب ليس مما يصدق عليه الشرط بل الإلزام الشرطي هو جعل الشيء لازماً للشخص لا ينفك عنه إلا بالوفاء به...

ما ذیل فرمایش محقق خوئی این را بررسی کرده ایم که ما یک لزوم تکلیفی داریم که همین وجوب است و یک لزوم وضعی داریم که می خواهیم بگوییم مثلاً این معامله لازم است یعنی نمی شود همین طوری به هم زد و باید به آن ملتزم بود. ایشان می گویند لزومی که در شرط هست و آقایان می گویند الزام والتزام، این الزام و التزام به لزوم بر می گردد و لزوم هم وضعی است. منتهی از طرف شرط که باشد الزام می شود و از طرف مشتری که باشد التزام می شود ولی لزوم است و لزوم هم وضعی است. بنابراین اگر کسی یک تکلیفی کرد و یک وجوبی را قرار داد به این وجوب شرط نمی گویند چون لزوم وضعی نیست بلکه تکلیفی است.

می گویند اگر شرط را به این معنا دانستید و الزام و التزام را لزوم کردید و لزوم را هم وضعی گرفتید، آن موقع یک چیزی مثل عهده می شود. وقتی یک چیزی به گردن آدم هست یعنی همین! یعنی گردن گیر شماست و سفت به شما چسبیده است تا اداءش بکنید. ایشان می گویند عهده هم به لزوم وضعی بازگشت می کند. لزوم وضعی یعنی ملاصق شماست و شما را رها نمی کند. این که ملاصق شماست و گردن شماست و شما را رها نمی کند را ایشان می گویند به معنای لزوم است.

خب حالا دقت کنید. مرحوم صاحب عروه، عهد را به معنای جعل گرفت و الزام و التزام را به جعل برگرداند. اما ایشان عهده را مطرح می کند و الزام و التزام را به عهده بر می گرداند تا با قرینه ی عهده، بگویند شرط یک معنا بیشتر ندارد که همان لزوم وضعی است.

### بیانی مختصر از ملاحظات بایسته در کلام محقق اصفهانی:

بعد ایشان یک ترقی دارند که فعلا فرصت نمی کنم به آن وارد شوم. اما چیزی که می خواهم شما ملاحظه ای روی آن داشته باشید این است که اگر ما تحلیل های محقق اصفهانی را قبول کردیم و شرط را لزوم دانستیم آن موقع هر جا لزوم وضعی بود - نه لزوم تکلیفی - باید ببینیم که آیا صدق شرط، عرفا درست است یا نه؟ می خواهم خوب دقت کنید. ایشان تلاش دارد که لزوم را از ضمنی و استقلالی اعم کند که توضیح خواهم داد. انصافا فرمایشات ایشان از آن هایی است که برای سیستم استنباطی انسان هم در اصول و هم در لغت و هم در ارتباطات معانی و مطالب با هم واقعا نافع است.

اما آخرش باید ببینیم که اگر ما ملتزم شدیم به این که شرط به معنای لزوم است - حالا لزوم وضعی نه لزوم تکلیفی - صدق شرط در همه جا درست است یا نه؟ سرمایه ی این بحث هم از شیخ است. مثلا وقتی می گوییم وضو شرط است، آیا شرط بودن وضو، از باب لزوم وضو است یا این که صدق شرط از یک باب دیگری است که لزوم هم در آن می آید؟ نزاع سید یزدی با محقق اصفهانی را این طوری تصویر کنید که آیا شرط یک معنایی است که لزوم، لازم آن است یا شرط خود لزوم وضعی است؟ شرط، معنایی دارد که یستتبعه اللزوم که قول سید یزدی است یا شرط خود لزوم است اصلا؟ حالا فرض کنید که ما این لزوم را توسعه دادیم و عهده را هم به لزوم برگرداندیم و توسعه اش دادیم و این لزوم را بر لزوم ضمنی و لزوم استقلالی قابل انطباق دانستیم - یعنی این ها را با محقق اصفهانی همراهی کردیم - اما عرفا آخرش چه می شود؟ صاحب عروه تا این جا را قبول کرد که نمی شود مطلق جعل و قرار را شرط دانست بلکه جعل و قراری که به دنبالش لزوم بیاید شرط است. چون ایشان جعل را اعم می کرد و جعل، تکلیفی را هم می گرفت و فقط وضعی نبود ولی می گفتند اکثر جعل های شرعی، احکام وضعیه ای هستند که در آن ها لزوم نیست و حداقل به حسب معنای اولیه شان، لزوم در آن ها نیست. ولی لزوم، حکم عرفی - عقلائی آن است که جلسه ی قبل این را خواندیم. اما محقق اصفهانی می خواهد بگوید اصل معنا، لزوم وضعی است. آن موقع اگر بر وضو، شرط صدق کند، صدقش بر وضو از باب لزوم است. شیخ می گفت خیر! صدقش بر وضو، از باب ما یلزم من عدمه العدم است. محقق اصفهانی می خواهد کاری کند که تمام آن تحقیقی که شیخ کرده است را به لزوم برگرداند. روی این عنایت کنید. هر جا شرط صدق می کند آیا حیث، حیث لزوم

است یا صدق شرط، حیثیت دیگری دارد و لزوم دنباله رو آن است؟ کما این که بعضی جاها، لزوم وضعی هست اما شرط نیست.

عبارات ایشان را حتما در حاشیه ی مکاسب ملاحظه کنید.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.